

A Review and Critique of Wilfred Madelung's View on the Caliphate after the Prophet Muhammad (pbuh&hh) from the Perspective of the Quran in his Book "The Succession of Prophet Muhammad"(pbuh&hh)

✉ **Mahdi Rahmani**  / PhD student in Shiite history, University of Religions and Denominations
mahdirahmani135347@gmail.com

Hosein Abdolmohammadi Bunchanari / Associate Professor of the History of Ahlul Bayt (pbut), Al-Mustafa International University
hoseinmohammadi31@yahoo.com

Mohammad Javdan / Associate Professor of the University of Religions and Denominations
Received: 2024/03/18 - Accepted: 2024/10/05
javdan@urd.ac.ir

Abstract

In the introduction to the book, The Succession of the Prophet Muhammad (pbuh&hh), the author expresses his view on the succession of the last prophet (pbuh&hh) from the perspective of the Quran and concludes from the totality of the verses analyzed that in the lineage of previous prophets, the caliphate had a hereditary aspect and family inheritance was considered the basis of succession. In his opinion, this ruling regarding the succession of Prophet Muhammad (pbuh&hh) could also have been in effect, but with the sudden demise of the Prophet (pbuh&hh), this opportunity did not arise. He also believes that the Quran does not mention the issue of caliphate after the Holy Prophet (pbuh&hh), and that the Holy Prophet (pbuh&hh), was awaiting revelation on this important matter; but since no specific verse was revealed, he himself did not speak about it. Using the "description and analysis" method, this article has criticized this view in several areas and has shown that first: the basis of succession from the perspective of the Quran is spiritual and scientific merit, not simply inheritance and family ties. Second: the Quran is not silent about the succession of Prophet Muhammad (pbuh&hh). Third: The Prophet Muhammad (pbuh&hh) officially introduced his successor on the 18th of Dhul-Hijjah, 10th year of the Hijri year, at Ghadir Khum.

Keywords: Wilfred Madelung, Succession of Prophet Muhammad (pbuh&hh), Quran, Caliphate, The Book of the Succession of the Prophet Muhammad.

بررسی و نقد دیدگاه ویلفرد مادلونگ دربارهٔ خلافت پس از پیامبر اکرم علیه السلام از منظر قرآن در کتاب «جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله»

mahdirahmani135347@gmail.com

hoseinmohammadi31@yahoo.com

javdan@urd.ac.ir

مهدی رحمانی  / دانشجوی دکتری تاریخ تشیع دانشگاه ادیان و مذاهب

حسین عبدالمحمدی بنچناری / دانشیار گروه تاریخ اهل بیت علیهم السلام جامعة المصطفی العالمیه

محمد جاودان / دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب

دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۴

چکیده

نویسنده کتاب جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مقدمهٔ اثر، دیدگاه خود را دربارهٔ جانشینی پیامبر خاتم علیه السلام از منظر قرآن بیان کرده و از مجموع آیات مورد تحلیل چنین نتیجه گرفته که در سلسله انبیای پیشین، خلافت جنبهٔ موروثی داشته و وراثت خاندانی اساس جانشینی به‌شمار می‌آمده است. به باور او، این حکم دربارهٔ جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز می‌توانست برقرار باشد، اما با درگذشت ناگهانی پیامبر صلی الله علیه و آله، این فرصت پدید نیامد. وی همچنین معتقد است که در قرآن هیچ اشاره‌ای به مسئلهٔ خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشده و آن حضرت در این امر خطیر، منتظر وحی بود؛ اما چون آیهٔ خاصی نازل نشد، خود نیز در این باره سخنی نگفت. این مقاله با بهره‌گیری از روش «توصیف و تحلیل»، در چند محور به نقد این دیدگاه پرداخته و نشان داده است که اول. اساس جانشینی از منظر قرآن، شایستگی معنوی و علمی است، نه صرفاً وراثت و پیوند خاندانی. دوم. قرآن دربارهٔ جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله سکوت نکرده است. سوم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هجدهم ذی حجه سال دهم هجری در غدیر خم، رسماً جانشین خود را معرفی کردند.

کلیدواژه‌ها: ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، قرآن، خلافت، کتاب جانشینی حضرت محمد.

مقدمه

از میان شرق‌شناسان فعال در حوزهٔ مطالعات تاریخی جهان اسلام، ویلفرد مادلونگ^۱ یکی از چهره‌های شاخص به‌شمار می‌آید. وی آثار متعددی در زمینهٔ تاریخ و معارف اسلامی نگاشته که یکی از مهم‌ترین آنها، کتاب *جانشینی حضرت محمد (ﷺ)*^۲ است.

این اثر با رویکرد تاریخی، مسئلهٔ جانشینی پیامبر اکرم ﷺ و وقایع دوران خلفا تا زمان معاویه را بررسی کرده و در مواردی، تحلیل‌های ارزشمندی ارائه داده است. در مجموع، این کتاب نسبت به آثار دیگر خاورپژوهان، منصفانه‌تر و عالمانه‌تر تدوین شده است.

ازجمله موضوعات مهمی که در این کتاب بررسی شده، مسئلهٔ جانشینی پیامبر ﷺ از منظر قرآن است که پیوندی ناگسستنی با جانشینی انبیای پیشین دارد. نویسنده با بهره‌گیری از قرآن به‌عنوان یک منبع تاریخی، آیات مرتبط با جانشینی را تحلیل کرده و به نتایج خاصی دست یافته است. با این حال، یافته‌ها و تحلیل‌های او با خلأها و کاستی‌هایی همراه بوده که نیازمند بررسی و نقد است.

این مقاله با بهره‌گیری از روش «توصیف و تحلیل» و به‌منظور رفع خلأها، ابتدا دیدگاه مادلونگ دربارهٔ خلافت رسول خدا ﷺ در قرآن را تقریر کرده و سپس آن را ارزیابی نموده است.

مقالات و کتاب‌هایی که تاکنون در نقد جانشینی حضرت محمد (ﷺ) نگاشته شده، به همهٔ دیدگاه‌های نویسنده پرداخته و هیچ‌کدام دیدگاه او دربارهٔ جانشینی پیامبر ﷺ از منظر قرآن را - که در مقدمهٔ کتاب آمده - به‌طور جامع بررسی نکرده‌اند. از این‌رو ضروری است ابعاد گوناگون این موضوع ارزیابی قرار گردد.

۱. خلافت در قرآن از منظر مادلونگ

روش مادلونگ برای تحلیل جانشینی پیامبر اکرم ﷺ مبتنی بر نگرش تاریخی به قرآن است. او این کتاب الهی را همچون یک منبع تاریخی در نظر گرفته و گزاره‌های آن را در کنار دیگر داده‌های تاریخی بررسی و تحلیل کرده است.

در این روند، وی تمام آیات مرتبط با جانشینی را - بر اساس درک خود - جمع‌آوری و آنها را در چند محور دسته‌بندی کرده، سپس با توجه به این آیات، ارتباط خود را دربارهٔ جانشینی ارائه نموده است.

۱. برای شناخت بیشتر این مششرق برجسته، ر.ک. احمد بهشتی مهر و محمود تقی‌زاده داوری، «بررسی روش‌ها و ویژگی‌های پژوهشی ویلفرد مادلونگ در مطالعات شیعی»، ص ۲۳-۴۳.

۲. اصل این کتاب به زبان انگلیسی نگارش یافته و توسط احمد نمایی و همکاران او به فارسی ترجمه شده و انتشارات آستان قدس رضوی آن را به چاپ رسانده است. برای آشنایی بیشتر با این کتاب، ر.ک: مهیار خانی‌مقدم، «واکاوی نقادانهٔ روش مادلونگ در فهم گزارش‌های پیرامون جانشینی پیامبر ﷺ»، ص ۱۸۱-۲۱۶.

۱-۱. ضرورت حفظ پیوندهای خویشاوندی

قرآن مسلمانان را مکلف ساخته است پیوندهای خویشاوندی^۱ را رعایت کنند، به خویشاوندان محبت نمایند، با آنان خوش‌رفتار باشند و در مشکلات معیشتی آنان را یاری دهند.

در این زمینه، خداوند می‌فرماید: «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند. خداوند به شما اندرز می‌دهد تا شاید متذکر شوید».^۲

گرچه در بسیاری از آیات، نام خویشاوندان در کنار فقیران، یتیمان و در راه‌مندگان آمده است، اما تقدّم نام خویشاوندان نشانگر اولویت حق آنان نسبت به دیگر افراد نیازمند است؛ چنان‌که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «چون چنین است، حق نزدیکان و مسکینان و در راه‌مندگان را ادا کن. این برای آنها که رضای خدا را می‌طلبند بهتر است و چنین کسانی رستگارند».^۳

۱-۲. وجوب احسان به خویشاوندان

قرآن احسان به خویشاوندان^۴ را واجب شمرده و مسلمانان را مکلف ساخته است که نسبت به آنها نیکی کنند؛ می‌فرماید: «و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را نپرستید و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید و نماز را بر پا دارید و زکات بدهید».^۵

این حکم مختص بنی اسرائیل نیست و مسلمانان نیز مکلف به رعایت آن هستند: «و خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و وامندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید».^۶

۱-۳. ایمان؛ شرط احسان به خویشاوندان

احسان به خویشاوندان^۷ و حمایت اقتصادی از آنان تنها زمانی جزو تکالیف دینی محسوب می‌شود که خویشاوندان با کفر و شرک قطع رابطه کرده و ایمان آورده باشند.

قرآن در این باره می‌فرماید: «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به‌دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدن آن بیم دارید و مساکن مورد علاقه شما در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است منتظر باشید تا خداوند عذاب خود را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند».^۸

۱. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد(ﷺ)، ص ۳۳.

۲. نحل: ۹۰.

۳. روم: ۳۸؛ نیز، ر.ک. بقره: ۱۷۷ و ۲۱۵.

۴. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد(ﷺ)، ص ۳۳.

۵. بقره: ۸۳.

۶. نساء: ۳۶.

۷. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد(ﷺ)، ص ۳۴.

۸. توبه: ۲۳-۲۴.

کسانی که از پذیرش اسلام سر باز زده و به این دین پشت کرده‌اند، حتی طلب آموزش برای آنان جایز نیست، هرچند از نزدیکان باشند: «برای پیامبر (ﷺ) و مؤمنان شایسته نیست که برای مشرکان (از خداوند) طلب آموزش کنند، هرچند از نزدیکان آنان باشند، پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخ‌اند»^۱.

۱-۴. تقدم حق خویشاوندی بر دیگر وابستگی‌ها

حق خویشاوندی در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار است که بر سایر وابستگی‌ها و دوستی‌ها^۲ مقدم دانسته می‌شود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته برتری دارند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستان ایشان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود به آنها بدهید). این حکم در کتاب الهی نوشته شده است»^۳.

اهمیت این اصل به اندازه‌ای است که پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، خلأ پیوندهای خویشاوندی مهاجران را با ایجاد «پیمان اخوت» جبران کردند.

قرآن در این باره می‌فرماید: «و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری کردند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند، برای آنها آموزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است»^۴.

۱-۵. اهمیت خاندان در سیرهٔ پیامبران پیشین

قرآن کریم تأکید دارد که در تاریخ انبیای گذشته،^۵ خاندان و پیوندهای خویشاوندی جایگاه ویژه‌ای داشته است. پیامبران در مواجهه با دشمنان، عمدتاً از حمایت اهل بیت ﷺ خود برخوردار بودند و پس از درگذشت آنان، وارثان مادی و معنوی‌شان نیز از میان خاندان‌شان برگزیده می‌شدند.

همچنین پیامبران همواره از خداوند درخواست می‌کردند که فرزندان‌شان را یاری کند و آنان را مورد لطف و مرحمت قرار دهد. تمام انبیای بنی اسرائیل از حضرت آدم تا حضرت عیسی ﷺ، ذریه‌های یک خاندان بودند.

قرآن می‌فرماید: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند، و خداوند شنوا و داناست (و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه است)»^۶.

۱. توبه: ۱۱۳.

۲. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد (ﷺ)، ص ۳۴-۳۵.

۳. احزاب: ۶

۴. انفال: ۷۲.

۵. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد (ﷺ)، ص ۳۶.

۶. آل عمران: ۳۳-۳۴.

سلسلهٔ خاندانی و خویشاوندی انبیا در آیات ذیل به صورت مفصل‌تر و آشکارتر آمده است. در قرآن چنین آمده است: «و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلاً هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم، و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان بودند، و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط (را هدایت کردیم) و همه را بر جهانیان برتری دادیم، و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. این هدایت خداست که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند، و اگر آنها مشرک شوند آنچه را عمل می‌کردند نابود می‌گردد. آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم.»^۱ این آیه بر انتخاب الهی تأکید دارد که انبیای بنی‌اسرائیل را از حضرت آدم تا حضرت عیسی علیه السلام در یک خاندان مشخص قرار داده است.

۱-۶. نجات خاندان انبیا از عذاب الهی

بر اساس آیات قرآن، هنگامی که عذاب الهی^۲ به سبب طغیان و سرکشی امت‌ها نازل می‌شد، خاندان پیامبران از این مجازات نجات می‌یافتند. برای نمونه، در ماجرای طوفان نوح، درحالی که بیشتر امت او در آب غرق شدند، خاندان او از این مصیبت رهایی یافتند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «و نوح را (به یادآور) هنگامی که پیش از آنها (ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند. ما دعای او را مستجاب کردیم. او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات دادیم و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند، یاری دادیم؛ زیرا آنها قوم بدی بودند. از این رو همه را غرق کردیم.»^۳

در آیه دیگری آمده است: «نوح ما را ندا کرد (و دعای او را اجابت کردیم) و چه خوب اجابت‌کننده‌ای هستیم! و او و خاندانش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم و فرزندان وی را بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم.»^۴

البته همسر و یکی از فرزندان حضرت نوح علیه السلام به خاطر همسویی با سرکشان، جزو نجات‌یافتگان نبودند.^۵ همین وضعیت در ماجرای قوم لوط نیز تکرار شد. خاندان حضرت لوط علیه السلام نیز در معیت او نجات یافتند، درحالی که سایر قوم او همه نابود شدند.

قرآن کریم می‌فرماید: «قوم لوط انذارهای (پی‌درپی پیامبران را) تکذیب کردند. ما بر آنها تنبادهای که ریگ‌ها

۱. انعام: ۸۴-۸۹.

۲. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۳۷.

۳. انبیاء: ۷۶-۷۷.

۴. صافات: ۷۵-۷۷.

۵. هود: ۴۵-۴۶.

را به حرکت درمی‌آورد، فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاہان آنها را نجات دادیم. این نعمتی بود از ناحیهٔ ما. این گونه پاداش می‌دهیم کسی را که شکرگزار است»^۱.

البته همسر حضرت لوط به سبب فاش کردن اسرار پیامبر، در شمار نجات‌یافتگان قرار نگرفت و همراه قوم او به هلاکت رسید: «خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده‌اند، زده است؛ همانند همسر نوح و همسر لوط، آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حال آنان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند»^۲.

۱-۷. دعا برای تعیین جانشین از میان بستگان

در قرآن کریم، نمونه‌هایی از درخواست پیامبران برای جانشینی از میان خاندان ایشان^۳ وجود دارد. حضرت ابراهیم ﷺ که ملقب به «شیخ الانبیای بنی اسرائیل» بود، همهٔ پیامبران پس از وی، از نسل او بودند. قرآن می‌فرماید: «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم»^۴.

حضرت ابراهیم ﷺ هنگامی که به مقام امامت رسید، از خداوند درخواست کرد که این مقام را در ذریهٔ او نیز قرار دهد: «هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به‌خوبی از عهدهٔ آزمایش برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من به ستم‌کاران نمی‌رسد»^۵. خداوند به حضرت ابراهیم ﷺ، اسحاق و یعقوب ﷺ را عطا نمود و آن دو را جزو پیامبران قرار داد.^۶

حضرت موسی ﷺ با وجود مخالفت بنی اسرائیل، از خداوند درخواست کرد که بازوان او را با حمایت برادرش هارون، نیرومند سازد: «وزیری از خاندان ام برای من قرار ده؛ برادرم هارون را»^۷. خداوند دعای او را مستجاب کرد و به حضرت موسی ﷺ کتاب داد و برادرش هارون را مددکارش ساخت.^۸

خداوند حضرت داود ﷺ را به پیامبری و خلافت در روی زمین برگزید و پسرش حضرت سلیمان ﷺ را یار و جانشین وی قرار داد: «سلیمان را به داود بخشیدیم؛ چه بنده خوبی! او همواره به سوی خدا بازگشت می‌کرد (و به یاد او بود)»^۹.

۱. قمر: ۳۳-۳۵.

۲. تحریم: ۱۰.

۳. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد(ﷺ)، ص ۳۸-۴۰.

۴. حدید: ۲۶.

۵. بقره: ۱۲۴.

۶. ر.ک. صفات: ۱۱۳.

۷. طه: ۲۹-۳۰.

۸. ر.ک. فرقان: ۳۵.

۹. ص: ۳۰.

نمونه دیگر، حضرت زکریا علیه السلام بود که از خدا خواست فرزندی به او عطا کند که وارث او و خاندان یعقوب باشد. این درخواست پذیرفته شد و یحیی علیه السلام به عنوان فرزند زکریا و ادامه دهنده راه او به پیامبری برگزیده شد.^۱

مادلونگ پس از بررسی این موارد، نتیجه می گیرد:

به سبب وجه تشابهی که بین مقام والای خاندانها و فرزندان پیامبران و خاندان و فرزندان محمد در قرآن ذکر شده، لازم است که او نیز جایگاه متمیزی برای خاندان خود در نظر گرفته باشد. قرآن در موارد متعددی از خاندان محمد و گاهی به مفهومی برتر از معنای مطلق خانواده نام برده است.^۲

۱-۸. اختصاص بخشی از فیء و خمس به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

بر اساس آموزه های قرآن، بخشی از خمس و فیء به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان ایشان^۳ اختصاص دارد: «و بدانید هرگونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (بایمان و بی ایمان؛ یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده اید، و خداوند بر هر چیزی قادر است».^۴

بر اساس روایات، اختصاص سهمی از غنیمت و فیء به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله جبرانی برای استثنا شدن آنان از دریافت صدقه و زکات بوده است. زکات ناپاکی های اموال مردم است که به منظور تزکیه اموال اخذ می شود. بنابراین، دریافت زکات با مقام طهارت و پاکی خاندان رسالت سازگار نیست.^۵

مادلونگ این مقام طهارت را با پاکی خاندان پیامبران پیشین مرتبط دانسته، می نویسد: «این طهارت مقام که خاندان محمد صلی الله علیه و آله را از مسلمانان عادی متمایز می ساخت، موافق با مقام والای خاندان های پیامبران گذشته بود. چنان که پیش تر نقل شد، خاندان لوط مردمی بودند که خود را پاک نگاه داشته بودند (یتطهرون)».^۶

وی پس از بررسی آیه تطهیر و مباحله، نتیجه می گیرد که از نظر قرآن، جایگاه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله همچون خاندان های پیامبران پیشین، برتر از سایر مؤمنان بوده و آنان از هرگونه رجس و پلیدی پاک اند.^۷

۱-۹. نتیجه گیری از آیات مربوط به جانشینی

مادلونگ پس از بیان مقدمات یادشده، تحلیل و نتیجه گیری خود از آیات مربوط به جانشینی^۸ را این گونه ارائه می دهد:

۱. ر.ک. مریم: ۵-۶.

۲. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۴۱.

۳. ر.ک. همان، ص ۴۲.

۴. انفال: ۴۱؛ نیز، ر.ک. حشر: ۷.

۵. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۴۲-۴۳.

۶. همان، ص ۴۳.

۷. ر.ک. همان.

۸. ر.ک. همان، ص ۴۵.

تا آنجا که قرآن افکار محمد (ﷺ) را بیان می‌کند، روشن است که او در نظر نداشت ابوبکر جانشین طبیعی او باشد و نه به انجام این کار راضی بود... او جانشینی خود را جز در نور هدایت قرآن، که دربارهٔ جانشینان پیامبران سلف بیان شده بود، نمی‌دید... پیامبران پیشین کمال لطف الهی را در این می‌دانستند که جانشینان آنان فرزندان یا خویشاوندان نسبی‌شان باشند و از خدا نیز چنین خواسته بودند.^۱

به‌باور او، اگر پیامبر اکرم ﷺ عمر طولانی‌تری داشت، بی‌تردید همانند انبیای گذشته، فردی از خاندان خود را برای جانشینی برمی‌گزید.

۲. بررسی و نقد

۲-۱. نگاه تاریخی‌نگر به قرآن

مادلونگ از جمله مستشرقانی است که قرآن و آموزه‌های اسلام را با رویکرد تاریخی‌نگر بررسی کرده است. «نگرش تاریخی‌نگر» مبانی خاصی دارد که پژوهشگر را در چارچوبی مشخص قرار داده، او را وامی‌دارد مفاهیم دینی را تنها در بستر زمان و مکان خاص آن تحلیل کند.

این دیدگاه همهٔ پدیده‌ها را زمانمند، مکانمند و در حال تغییر می‌داند و برای امور فرازمانی و فرامکانی جایگاهی قائل نیست. تاریخی‌نگری نگاه تاریخمند به پدیده‌هاست و تاریخمندی و زمانمندی از صفات و عناوینی است که به هر چیزی نسبت داده شود و به معنای موقتی‌بودن و ناپایداری آن خواهد بود. در این نگاه، پدیده‌ها زائیدهٔ شرایط خاصی هستند و متناسب با همان شرایط، کارامدی آنها تعریف می‌شود و به طور طبیعی، در زمان، مکان و شرایط دیگر، کارایی ندارند و یا کارایی اصیل خود را رها کرده، به ماهیت جدیدی متفاوت از ماهیت قبلی خود تبدیل شده‌اند.^۲

به عبارت دیگر، «تاریخی‌نگری» عبارت است از: جهان‌بینی و نگرشی که در شکل کامل خود، تاریخ را محیط بر انسان و مؤثر در تمام امور او، اعم از وجود، فهم، عقل، شناخت، عقاید دینی و مذهبی، ارزش‌ها، اخلاق و فرهنگ و تعیین‌کنندهٔ مسیر زندگی او می‌داند. هر کدام از این امور مختص و زائیدهٔ اوضاع تاریخی خود هستند و قابل تعمیم به زمان‌ها و اوضاع و احوال دیگر نیستند هر انسانی نیز پیشینه و پسینهٔ مختص خود را دارد و توانایی فرارفتن از این محیط پیرامونی را ندارد.^۳

در تاریخی‌نگری سنتی، آنچه تاریخمند و متغیر است، فهم و دانش و حوزهٔ معرفتی انسان است، نه ذات انسان؛ اما در تاریخی‌نگری فلسفی، عقل بشر و ذات وجود او تاریخمند است. به عبارت دیگر، سنت، تاریخ و سابقهٔ فرهنگی هر کس از وجود او انفکاک‌ناپذیر است و به نوعی حیث وجودی او به شمار می‌آید و تاریخمندی عین ذات انسان است و تاریخت از درون او می‌جوشد و امری عارضی و خارج از ذات انسان نیست.^۴

۱. همان، ص ۴۵-۴۷.

۲. ر.ک. محمد عرب‌صالحی، «تاریخی‌نگری و نگاه تاریخی به آموزه‌های اسلام»، ص ۴۰.

۳. محمد عرب‌صالحی، تاریخی‌نگری و دین، ص ۵۰.

۴. همان، ص ۵۱.

تمام رویکردهای تاریخی به شناخت و معرفت دینی، از تاریخی‌نگری فلسفی و یا تاریخی‌نگری نوین متأثرند. این رویکردها و بینش‌های تاریخ‌مندان در عرصه‌های مختلفی همانند تاریخ‌مندی اصل دین، تاریخ‌مندی متون مقدس، تاریخ‌مندی شخص پیامبر ﷺ، تاریخ‌مندی مخاطب متون مقدس (انسان)، و تاریخ‌مندی آموزه‌های دینی ظهور یافته‌اند. تاریخی‌نگری به اصل و ریشه دین هم تعمیم یافته و بشری‌بودن اصل دین و انکار منشأ الهی آن، معتقدان بسیاری پیدا کرده و دین ساخته ذهن بشر تلقی شده و حتی این تفکر در جهان اسلام نیز تعمیم پیدا کرده است.^۱

تمام رویکردهای تاریخی‌نگری در یک نقطه و اصل اساسی با هم مشترک‌اند و آن نگاه تاریخ‌مند به متون دینی و برای مثال، قرآن است. بر اساس این اصل، نمی‌توان قرآن و یا هر متن دینی را فرازمان و فراتاریخی دانست، بلکه به دوره شکل‌گیری خود اختصاص دارند و متأثر از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی آن عصر شکل گرفته‌اند. در نتیجه، احکام و آموزه‌های این متون نیز به همان ادوار تاریخی تعلق دارند و قابل تعمیم به دوره‌های بعد نیستند.^۲

اکنون و پس از تبیین چستی تاریخی‌نگری، می‌توان بنیان‌های فکری مادلونگ نسبت به قرآن، آموزه‌های دینی، نبوت پیامبر اکرم ﷺ، وحی و گزاره‌های تاریخی را تبیین کرد. مادلونگ نسبت به همه داده‌ها و مفاهیم دینی، نگاهی تاریخی‌نگر دارد؛^۳ یعنی به لحاظ اندیشه و باور، به مکتبی تعلق دارد که به حقیقت ثابتی در عالم هستی قائل نیست و همه پدیده‌ها، داده‌ها و گزاره‌ها را تاریخ‌مند، زمانمند و مکانمند می‌بیند. طبیعی است که چنین نگاهی به پدیده‌ها، نمی‌تواند گزاره‌های فراتاریخی و ماورایی را بپذیرد؛ زیرا این گزاره‌ها حقیقتی ثابت و تغییرناپذیرند و محکوم زمان و مکان نیستند. از همین روست که مادلونگ قرآن را به‌عنوان یک داده تاریخی می‌بیند که محدود به زمان و مکان خاصی بوده و همچون دیگر داده‌های تاریخی منبعی برای کشف رخدادهاست که در زمان پیامبر اکرم ﷺ رخ نموده و می‌توان با استفاده از آن به‌مثابه یک منبع تاریخی، برای کشف رخدادها صدر اسلام از آن بهره گرفت و به حقایق رهنمون شد. وحی نیز از نظر مادلونگ، جایگاهی همانند یک مؤلفه در تحلیل داده‌ها ندارد و اساساً بر اساس بینش تاریخی‌نگری به‌معنای رایج آن، هیچ امری ثابت و تغییرناپذیر و فراتر از زمان و مکان وجود ندارد.

بر اساس همین نگاه است که از یک‌سو، با قرآن به‌مثابه گزارش‌های تاریخی برخورد می‌شود که فقط بازگوکننده حوادث و اتفاقات تاریخی مربوط به دوران پیامبر ﷺ است و از سوی دیگر، پیامبر اکرم ﷺ از نگاه وی همانند دیگر افراد، از رفتاری عادی برخوردار است که ممکن است درست یا نادرست باشد. از همین روست که قرآن همچون متن تاریخی، انعکاس‌دهنده دیدگاه شخص پیامبر اکرم ﷺ درباره جانشینی و شیوه مواجهه آن حضرت و صحابه با مقوله جانشینی است.^۴

۱. ر.ک. راضیه موحدی‌نیا و حسام‌الدین ربانی، «بررسی رویکرد تاریخ‌مندان به معرفت دینی با تأکید بر نگاه تاریخی به قرآن»، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲. ر.ک. همان؛ علی نصیری، «نقد نظریه‌های عبدالکریم سروش درباره تاریخ‌مندی قرآن»، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳. محمدرضا بارانی و دیگران، «بررسی و نقد جانشینی در کتاب جانشینی حضرت محمد(ﷺ)»، ص ۵۷.

۴. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد(ﷺ)، ص ۳۳-۴۸.

مادلونگ با همین نگرش، به صورت تلویحی پیامبر اکرم ﷺ را در عدم معرفی آشکار جانشین پس از خود، مقصر جلوه می‌دهد، گرچه معتقد است: جانشینی به صورت طبیعی، به خاندان نزدیک پیامبر اکرم ﷺ اختصاص داشت.^۱ اصل مقولهٔ تاریخی‌نگری با رویکردهای مختلف آن از سوی برخی محققان به خوبی نقد و تحلیل شده^۲ و در اینجا، مجال برای بررسی آن نیست.

۲-۲. وراثت و خاندان؛ ملاک گزینش خلیفه

مادلونگ پس از بررسی مجموعه آیات مرتبط با جانشینی، نتیجه می‌گیرد که ملاک تعیین جانشین از منظر قرآن، وراثت و پیوند خاندانی است. او معتقد است: در سیرهٔ انبیای پیشین، این ملاک وجود داشته و از نظر قرآن، جانشینی پیامبر اکرم ﷺ نیز باید بر همین اساس تبیین گردد.

اما چنین برداشتی از قرآن، با کلیت آموزه‌های آن دربارهٔ جانشینی همخوانی ندارد. درست است که قرآن به مسئلهٔ وراثت و خاندانی توجه داشته و جانشینان پیامبران از خاندان آنان برگزیده شده‌اند، اما این گزینش صرفاً بر مبنای نسب خانوادگی نبوده، بلکه ملاک اصلی در انتخاب جانشین، شایستگی‌های فردی و تحقق ویژگی‌های لازم برای امامت و هدایت مردم بوده است.

افرادی که در میان خاندان پیامبران پرورش یافته‌اند، به‌خاطر تربیت الهی و برخورداری از ویژگی‌های لازم برای امامت، به این مقام منصوب شده‌اند. اگر فردی غیر از خاندان انبیا نیز واجد شرایط بود، او نیز شایستهٔ این مقام شناخته می‌شد.

بنابراین، پیامبران نقشی در تعیین جانشین خود نداشتند، بلکه منتظر فرمان الهی بودند؛ زیرا تنها خداوند از شایستگی‌های درونی افراد آگاه است و می‌تواند جانشینانی برگزیند که مانند پیامبران، وظیفهٔ هدایت مردم را به بهترین شکل انجام دهند. همان‌گونه که اصل نبوت صرفاً در اختیار خداوند است، جانشین نیز از سوی او تعیین می‌شود: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».^۳

آیات بسیاری در این باره وجود دارد که در اینجا، مجال بررسی تفصیلی آنها نیست. یکی از آیاتی که این اصل را تأیید می‌کند، آیهٔ امامت در سورهٔ «بقره» است: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛^۴ (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهدهٔ این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم

۱. رک. همان.

۲. رک. محمد عرب‌صالحی، تاریخی‌نگری و دین؛ علی‌اکبر رشاد، منطق فهم دین.

۳. انعام: ۱۲۴.

۴. بقره: ۱۲۴.

عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من به ستم کاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقام‌اند).

در این آیه شریفه، از مقام جانشینی به «امامت» تعبیر شده است. دو نکته اساسی در این آیه به چشم می‌خورد: یک. جعل امامت فقط به دست خداست؛

دو. مقام امامت عهدی است که فقط به افراد شایسته و دارای شرایط خاص تعلق می‌گیرد.

نص صریح این آیه چنین است که خداوند برای حضرت ابراهیم علیه السلام امامت بر مردم را جعل کرد. بنابراین پیروی از او پیروی از خدا و در نتیجه، موجب هدایت است.

جعل امامت پس از آزمون‌های سخت الهی و موفقیت حضرت ابراهیم علیه السلام در این آزمایش‌ها برای ایشان صورت گرفت و حضرت ابراهیم علیه السلام چنین مقامی را برای برخی از فرزندان خود نیز درخواست کرد. خدای تعالی درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام را پذیرفت و ضمن نفی جعل امامت الهی برای ستم کاران، آن را در نسل حضرت ابراهیم علیه السلام قرار داد.

بر اساس این آیه، «امامت» مقامی است که از سوی خداوند متعال جعل می‌شود و چنین جعلی حق انحصاری خداوند است و عبارت «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» نیز اعمال مولویت از ناحیه خدا را می‌رساند و درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام نیز بر آن صحه می‌گذارد.

مهم‌ترین ویژگی که بر اساس این آیه شخص امام باید داشته باشد، عدم ارتکاب ظلم در ابعاد مختلف آن است که معنای وسیعی دارد و نتیجه قهری آن، «عصمت» شخص امام از هر نوع ناپاکی است. اگر شخصی فاقد این ویژگی باشد، هرگز عهد الهی که همان مقام امامت و جانشینی است، به او نمی‌رسد، ولو از خاندان و فرزندان انبیا باشد. مطابق آیه مزبور، ملاک انتخاب جانشین، شایستگی و دارا بودن ویژگی‌های امامت است، نه وراثت و قرابت خاندانی.

جای تأمل است که مادلونگ این آیه را گزارش کرده،^۱ اما محتوا و پیام آیه را دریافته و بای اعتنایی از آن رد شده است.

۳-۲. عدم پیش‌بینی قرآن نسبت به جانشینی

مادلونگ پس از بیان آیاتی مربوط به جانشینی، چنین نتیجه گرفته است: «قرآن به‌طوری که همه می‌دانند، هیچ پیش‌بینی و یا حتی اشاره‌ای به جانشینی محمد صلی الله علیه و آله نکرده و به همین علت، مورخان غیراسلامی در این مورد، تقریباً از آن چشم پوشیده‌اند».^۲ این دیدگاه از سوی برخی محققان نقد شده است.

برخی پژوهشگران این نتیجه‌گیری را ناشی از عدم جامع‌نگری به آیات مرتبط دانسته‌اند.^۳

۱. ر.ک. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. ر.ک. مهیار خانی‌مقدم، «واکوی نقادانه روش مادلونگ در فهم گزارش‌های پیرامون جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله»، ص ۱۹۲.

برخی دیگر نیز بر این باورند که اگرچه قرآن آشکارا نام جانشین پیامبر ﷺ را ذکر نکرده، اما آیات ۳ و ۶۷ سوره «مائده» که در روز غدیر نازل شد، بیانگر این حقیقت هستند. این آیات پس از آن نازل شدند که همه احکام اسلامی، از نماز و زکات گرفته تا روزه، حج و حلال و حرام، بیان شده بودند. بنابراین، نزول این آیات تنها بر موضوع جانشینی پیامبر اکرم ﷺ دلالت دارند.^۱

برخی دیگر از محققان با تفصیل بیشتری به بررسی این اظهار نظر پرداخته و آیات چندی را دربارهٔ جانشینی امیرالمؤمنین ﷺ مطرح و تحلیل کرده‌اند.^۲ این آیات عبارت‌اند از: آیه «ولایت»، آیه «اولی الامر»، آیه «تبلیغ» و «کمال دین».^۳

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مسئله‌ای که مادلونگ را به این نتیجه‌گیری واداشته و این موضوع از سوی ناقدان نیز مغفول واقع شده، فهم اشتباه از متن حدیث غدیر و شأن صدور آن است. وی می‌نویسد:

محمد(ﷺ) در سال ۱۰ هجری، علی(ع) را به نمایندگی از طرف خود به یمن فرستاد و رفتار او در آنجا عده‌ای را برانگیخت که از او به پیامبر شکایت کنند. پس از بازگشت او، محمد(ﷺ) در ست سه ماه قبل از رحلت‌اش، لازم دید که در اجتماع عظیمی به حمایت از پسرعموی خود سخن گوید. ظاهر آن هنگام موقع مناسبی نبود که علی(ع) را به جانشینی خود منصوب کند. احتمالاً محمد(ﷺ) به امید آنکه طول عمر او به اندازه‌ای باشد تا یکی از اسباط‌اش را تعیین کند، این تصمیم‌گیری را تأخیر انداخت...^۴

چنان‌که روشن است وی شأن صدور حدیث غدیر را این نکته دانسته که همراهان امیرالمؤمنین ﷺ در یمن بر سر موضوع غنائیم از آن حضرت ناراضی بودند و زمانی که به محضر رسول خدا ﷺ آمدند، از امیرالمؤمنین ﷺ شکایت کردند. این موضوع موجب شد پیامبر اکرم ﷺ در برکهٔ غدیر و در اجتماع انبوه مسلمانان، به حمایت از پسرعموی خود برخیزد و با بیان حدیث غدیر، شاکیان را محکوم کند!

چنین برداشتی از حدیث غدیر موجب شده است نویسنده ارتباط واقعۀ غدیر با مسئلهٔ جانشینی را انکار کند و در نتیجه، آیات مربوط به این واقعه را بیگانه با آن بیندارد.

مادلونگ گرچه این ادعا را به مقالهٔ وچیا واله یری با عنوان «غدیر خم» در *دائرةالمعارف اسلام* نسبت داده،^۵ اما اصل ادعا مربوط به برخی از عالمان اهل سنت (مانند بیهقی و ابن کثیر) است. چون این واقعه و خطابهٔ رسول خدا ﷺ می‌تواند مشروعیت مدعیان جانشینی آن حضرت را زیر سؤال ببرد، برخی از عالمان اهل سنت با تقطیع گزارش‌های دست اول و ایجاد تحریف در آنها، واقعۀ غدیر را با مسئلهٔ شکایت شاکیان از امیرالمؤمنین ﷺ در موضوع غنائیم،

۱. علی بن حسین ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۸۶.

۲. ر.ک. حسین عبدالحمیدی و اسدالله رحیمی، امام علی ﷺ جانشین رسول الله ﷺ، ص ۶-۱۴.

۳. ر.ک. همان.

۴. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد(ﷺ)، ص ۴۸.

۵. ر.ک. همان، پاورقی ۳.

مرتبط ساخته و چنین وانمود کرده‌اند که خطبهٔ پیامبر ﷺ در روز غدیر، به‌منظور رفع اتهام از امیرالمؤمنین ﷺ و بستن دهن شاکیان ایراد شده و ارتباطی با مسئلهٔ جانشینی امیرالمؤمنین ﷺ نداشته است.^۱

بر اساس منابع تاریخی، این آیه در غدیر خم نازل شد و پیامبر اکرم ﷺ بی‌درنگ پس از آن، امیرالمؤمنین ﷺ را به جانشینی خود معرفی کردند.

۲-۴. بررسی ادعای ارتباط واقعهٔ غدیر با غنائم یمن

در این مقال جای بررسی دلالت حدیث غدیر بر ولایت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ نیست؛ زیرا این موضوع از دیرباز مورد مناقشهٔ عالمان شیعه و اهل سنت بوده و اندیشمندان بزرگ شیعهٔ امامیه، مانند علامه امینی در *التحذیر به تفصیل*، آن را بررسی کرده‌اند.

آنچه این مقاله در پی بررسی آن است ادعای مادلونگ و برخی عالمان اهل سنت دربارهٔ ارتباط واقعهٔ غدیر با موضوع غنائم یمن و شکایت برخی افراد از امیرالمؤمنین ﷺ است.

این ادعا را می‌توان با توجه به چند نکته ارزیابی کرد:

۱-۴-۲. بررسی گزارش ابن‌هشام دربارهٔ شکایت از امیرالمؤمنین ﷺ

بر اساس گزارش ابن‌هشام از ابن‌اسحاق، پیامبر اکرم ﷺ به‌تازگی احرام بسته و آمادهٔ مناسک حج شده بودند که امیرالمؤمنین ﷺ از یمن به حضور ایشان رسیدند.^۲ پس از مدت کوتاهی، گروه‌ای همراه امیرالمؤمنین ﷺ نیز از راه رسیدند. هنگامی که امیرالمؤمنین ﷺ لباس‌هایی را که آنان بدون اجازه از سهم خمس برداشته بودند، بازپس گرفتند، آن گروه به محضر پیامبر ﷺ آمدند و از امیرالمؤمنین ﷺ شکایت کردند.

پیامبر اکرم ﷺ از سخن آنان برآشفتنده و فرمودند: «از علی ﷺ شکایت نکنید؛ زیرا او در انجام وظایف و دستورات الهی بسیار جدی است و در این امر با کسی تعارف ندارد».^۳

ابن‌هشام تصریح می‌کند که پیامبر ﷺ موضوع شکایت را همان‌جا پایان دادند و سپس به انجام مناسک حج پرداختند و مناسک حج را به مردم آموختند و سخنرانی کردند.^۴

این گزارش به‌روشنی نشان می‌دهد که میان موضوع شکایت و واقعهٔ غدیر، دست‌کم ده روز فاصله بوده است.

۱. ر.ک. احمد بن حسین بیهقی، الاعتقاد، ص ۳۵۴؛ اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر دمشقی، البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۰۸؛ احمد بن محمد ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. عبدالملک ابن‌هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۶۰۳.

۳. ر.ک. همان.

۴. همان.

۲-۴-۲. تحریف تاریخی ابن کثیر از واقعهٔ غدیر

ابن کثیر برای آنکه میان واقعهٔ غدیر و مسئلهٔ شکایت از امیرالمؤمنین ﷺ، ارتباط ایجاد نماید، فاصلهٔ زمانی آن دو را پنهان ساخته و از چندسو دست به تحریف زده است: اولاً، هنگام نقل گزارش ابن اسحاق، بخش اول گزارش او را - که نشان می‌داد پیامبر ﷺ به تازگی احرام بسته بودند که امیرالمؤمنین ﷺ از یمن رسیدند - نقل نکرده و ثانیاً، بخش آخر گزارش ایشان را - که تصریح کرده است پیامبر ﷺ سخن گفتن از موضوع شکایت را همان‌جا تمام کردند و به انجام مناسک حج مشغول شدند - حذف نموده و ثالثاً، بی‌درنگ پس از نقل موضوع شکایت، روایتی را از «بریده» نقل کرده است که می‌گوید: در غزوهٔ یمن همراه علی (رضی الله عنه) بودم و ایشان با ما سخت رفتار می‌کرد. وقتی به محضر پیامبر (ﷺ) رسیدم، از ایشان شکایت کردم. پیامبر (ﷺ) سخت برآشفتمند و فرمودند: «یا بریده! اُست اُولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ».^۱

ابن کثیر پس از نقل این روایت، مستقیم به نقل روایات واقعهٔ غدیر پرداخته^۲ و چنین وانمود کرده که ریشهٔ سخنان و خطابهٔ پیامبر ﷺ در روز غدیر، مسئلهٔ شکایت گروه اعزامی به یمن از سوی امیرالمؤمنین ﷺ بوده است که پیامبر ﷺ می‌خواستند با ایراد خطبهٔ عظیمی، دهن شاکیان را ببندند.

این درحالی است که اولاً، روایت بریده مربوط به سفر حجةالوداع نبوده، بلکه مربوط به غزوهٔ یمن بوده است که امیرالمؤمنین ﷺ برای بار اول در سال هشتم هجری به آنجا اعزام شدند. بخاری بابی با عنوان «باب بعث علی بن أبی طالب علیه السلام و خالد بن الولید رضی الله عنه إلى الیمن قبل حجةالوداع» به این موضوع اختصاص داده و از قول «براء» چنین گزارش کرده است که پیامبر ﷺ ابتدا لشکری را به فرماندهی خالد بن ولید به یمن اعزام نمودند و پس از مدتی، به حضرت علی (رضی الله عنه) مأموریت دادند که به یمن بروند و مدیریت امور و سرپرستی افراد را بر عهده بگیرند.^۳ این موضوع برای خالد و برخی افراد بسیار گران تمام شد؛ چنان‌که بریده - از همراهان خالد - اعتراف می‌کند که ما نسبت به علی (رضی الله عنه) بغض می‌ورزیدیم و پس از آنکه به حضور پیامبر (ﷺ) رسیدیم، از ایشان شکایت کردیم.^۴

طبرانی این موضوع را با تفصیل بیشتری بیان نموده و تصریح کرده است که بریده در داخل مسجد مدینه، از حضرت علی (رضی الله عنه) به پیامبر (ﷺ) شکایت نمود: «... فَقَدِمْتُ الْمَدِينَةَ وَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي مَنْزِلِهِ...»^۵ بنابراین، شکایت بریده از امیرالمؤمنین ﷺ مربوط به سال هشتم هجرت و پس از بازگشت از یمن بوده است. در هنگام رخداد این واقعه، پیامبر ﷺ در مدینه بودند، نه در سفر حجةالوداع - که در سال دهم هجرت بوده است - و طبعاً

۱. اسماعیل بن عمر ابن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۰۹.

۲. ر.ک. همان، ص ۲۰۹-۲۱۴.

۳. محمد بن اسماعیل بخاری، صحيح بخاری، ج ۷، ص ۴۴.

۴. ر.ک. همان.

۵. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۲.

شکایت بریده و برخی دیگر از امیرالمؤمنین (ع)، در مدینه مطرح شده است، نه در سرزمین غدیر. از این رو ارتباط آن با واقعه غدیر، به عنوان شأن صدور خطبه پیامبر (ص)، از اساس نادرست است.

۳-۲. خطابه زمزم و عدم اشاره به شکایت از امیرالمؤمنین (ع)

پس از پایان مناسک حج، پیامبر اکرم (ص) کنار چاه زمزم ایستادند و خطبه مفصلی ایراد کردند.^۱ در این خطبه، ایشان پس از ایراد هر بند، از مردم می پرسیدند: «آیا این مطلب را به شما رساندم؟» پس از پاسخ مثبت مسلمانان، پیامبر (ص) خداوند را گواه می گرفتند.

اکنون پرسش مهم این است: اگر هدف پیامبر (ص) در خطبه غدیر، رفع اتهام از امیرالمؤمنین (ع) بود، چرا در خطابه زمزم - که پس از شکایت مطرح شد - هیچ اشاره ای به این موضوع نکردند؟ پیامبر (ص) می توانستند به سادگی در همان خطابه، موضوع شکایت را مطرح نمایند و از امیرالمؤمنین (ع) دفاع کنند، اما چنین نکردند. این نشان می دهد که واقعه غدیر ارتباطی با مسئله شکایت نداشت.

۴-۲. تحلیل نهایی درباره واقعه غدیر

نکات یاد شده نشان می دهد که ارتباط دادن شکایت از امیرالمؤمنین (ع) به خطبه غدیر، تحریفی تاریخی است. شکایت بریده مربوط به سفر نخست امیرالمؤمنین (ع) به یمن و تصاحب کنیزی بود^۲ و نه بازپس گرفتن لباس هایی که برخی افراد بی اجازه از سهم خمس برداشته بودند.

اما شکایتی که در حجة الوداع مطرح شد، مربوط به سفر دوم امیرالمؤمنین (ع) به یمن بود که ایشان مدتی قبل از حج به آنجا اعزام شدند و پس از بازگشت، همراهان ایشان به خاطر بازپس گرفتن جامه ها از آن حضرت شکایت کردند. پیامبر اکرم (ص) این مسئله را همان جا پایان دادند و سپس مناسک حج را ادامه داد.

این موارد نشان می دهد خطابه غدیر به هیچ وجه ارتباطی با شکایت افراد از امیرالمؤمنین (ع) نداشت، بلکه مسئله ای مستقل بود که به معرفی جانشین پیامبر (ص) اختصاص داشت.

تحلیل مادلونگ و برخی عالمان اهل سنت از ارتباط واقعه غدیر با مسئله شکایت از امیرالمؤمنین (ع) نادرست است. بررسی گزارش های تاریخی نشان می دهد شکایت افراد از امیرالمؤمنین (ع) در دو سفر متفاوت به یمن رخ داده است و هیچ یک از این شکایات ربطی به خطبه غدیر ندارد.

پیامبر اکرم (ص) در واقعه غدیر، امیرالمؤمنین (ع) را رسماً به عنوان جانشین خود معرفی کردند و این خطبه هیچ ارتباطی با شکایات مطرح شده در یمن ندارد.

۱. ر.ک. عبدالملک ابن هشام، السيرة النبوية؛ احمد بن ابی واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۲.

۲. ر.ک. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الاوسط.

نتیجه‌گیری

این مقاله موضوع جانشینی را از منظر قرآن، بر اساس دیدگاه‌های کتاب جانشینی حضرت محمد ﷺ بررسی کرد و نشان داد که این کتاب، قرآن را صرفاً یک متن تاریخمند تلقی کرده و بر اساس این تحلیل‌ها، دو نتیجهٔ اصلی گرفته است:

۱. ملاک جانشینی در قرآن، صرفاً وراثت و پیوند خاندانی است؛

۲. قرآن هیچ اشاره‌ای به جانشینی پیامبر اکرم ﷺ نکرده است.

در نقد این دیدگاه، استدلال شد که قرآن را نمی‌توان فقط یک کتاب تاریخی دانست؛ زیرا نگاه تاریخی‌نگر به قرآن مخدوش است؛ همچنان‌که اگر قرآن صرفاً یک منبع تاریخی باشد، بسیاری از گزاره‌های آن نامفهوم و ناکارآمد خواهند شد و حتی ارزش استناد تاریخی خود را نیز از دست خواهند داد.

همچنین مادلونگ همهٔ آیات مرتبط با مسئلهٔ جانشینی را واکاوی نکرده و از نکات صریح موجود در - حتی - همان آیاتی که به آنها استناد کرده، غفلت نموده است.

تحلیل دقیق مجموعه آیات مرتبط با خلافت نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن، جانشینی بر اساس شایستگی‌های فردی تعیین شده است، نه صرفاً بر مبنای وراثت و قرابت خاندانی.

علاوه بر این، برداشت نادرست از شأن نزول و متن واقعهٔ غدیر، موجب شده است نویسندگان به این نتیجه برسند که قرآن به موضوع جانشینی اشاره نکرده است. این در حالی است که در واقعهٔ غدیر به‌صراحت جانشین پیامبر اکرم ﷺ معرفی شد و آیاتی نیز در همین زمینه نازل گردید.

منابع

قرآن کریم.

- ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، *الصواعق المحرقة على اهل الرفض والضلال و الزندقه*، بیروت، مؤسسة الرسالة، بی تا.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
- ابن هشام، عبدالملک، *السیره النبویه*، تحقیق مصطفی السقاء و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- بارانی، محمدرضا و دیگران، «بررسی و نقد جانشینی در کتاب جانشینی حضرت محمد(ﷺ)»، ۱۳۹۶، *مطالعات تاریخی جهان اسلام*، ش ۹، ص ۵۳-۲۲.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، مصر، وزارت اوقاف جمهوری مصر، ۱۴۱۰ق.
- بهشتی مهر، احمد و محمود تقی زاده داور، «بررسی روش ها و ویژگی های پژوهشی ویلفرد مادلونگ در مطالعات شیعی»، *دانشگاه قم*، سال پانزدهم، ش ۴ (۶۰)، ص ۳۳-۴۳.
- بیهقی، احمد بن حسین، *الاعتقاد و الهدایه الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف و اصحاب الحدیث*، تحقیق احمد عصام الکاتب، بیروت، دارالآفاق الجدیده، ۱۴۰۱ق.
- خانی مقدم، مهیار، «واکاوی نقادانه روش مادلونگ در فهم گزارش های پیرامون جانشینی پیامبر(ﷺ)»، ۱۳۹۵، *امامت پژوهی*، ش ۱۹، ص ۱۸۱-۲۱۶.
- رشاد، علی اکبر، *منطق فهم دین*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الأوسط*، تحقیق طارق بن عوض الله و عبدالمحسن بن ابراهیم الحسینی، قاهره، دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.
- عبدالمحمدی، حسین و رحیمی، اسدالله، *امام علی(ع) جانشین رسول الله(ﷺ): نقدی بر کتاب جانشینی حضرت محمد(ﷺ) از ویلفرد مادلونگ*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۸.
- عرب صالحی، محمد، «تاریخی نگری و نگاه تاریخی به آموزه های اسلام»، ۱۳۹۳، *زمانه*، ش ۱۲۸ و ۱۲۹، ص ۴۰-۶۱.
- عرب صالحی، محمد، *تاریخی نگری و دین*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱.
- عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ق.
- مادلونگ، ویلفرد، *جانشینی حضرت محمد(ﷺ)*، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳.
- موحدی نیا، راضیه و ربانی، حسام الدین، «بررسی رویکرد تاریخمندان به معرفت دینی با تأکید بر نگاه تاریخی به قرآن»، ۱۳۹۵، *پژوهش های معرفت شناختی*، ش ۱۲، ص ۱۲۳-۱۵۰.
- نصیری، علی، «نقد نظریه های عبدالکریم سروش درباره تاریخمندی قرآن»، در: *مجموعه مقالات جریان شناسی و نقد اعتزال نو*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح، *تاریخ البیاقوی*، بیروت، دار صادر، بی تا.